

سفارت لندن

در شماره گذشته سخن قسمتی از سفرنامه میرزا ابوالحسن شیرازی ایلچی فتحعلی شاه در دربار انگلستان بنظر خوانندگان رسید. در این شماره نیز قسمتهایی از این سفرنامه درج می گردد.

حقیقت اقسام ضیافت اهل لندن

.... ضیافتی است که در رفته اطمینان روز و شب و ماه و ساعت حاضر شدن و ساعت رفتن از مجلس در آن مسطور است و به آن ضیافت مثلا بساعت شش بروند و تا ساعت ده که چهار ساعت رفتن و بازگشتن است طول کشد.

دیگر ضیافت بال است یعنی رقص که در آن مجمع، جمیع امرا و جوانان زیبا روی و دختران سپین تن سن بوی از روی شوق و خواهش باهم رقصند و کمالات

حسن خود را جلوه دهند و آن از ساعت ده شروع شود و تا ساعت پنج که هفت ساعت میشود ایشان برقص مشغولند. مثلا یک عمارت بزرگی را از فرش عاری سازند و در گوشه بلندی یا در زمین سه چهار نفر، سازی شبیه به کمانچه نوازند و وسط اطاق مردان و زنان و پسران صف ها آریند و به تراضی هم دست یکدیگر را گرفته باهم رقصند. چنانچه ابتدا زن از مرد پرسد که ترا میل رقصیدن با من هست یا نه. اگر گوید آری بهمدستی رقصند و اگر گفت نه با یکدیگر همدست شوند و از بالای تالار یا ایوان یا اطاق رقص بجست و خبز کنند تا از رقص خسته گردند. بعد از خستگی آنها، دو نفر دیگر برخاسته برقص مشغول شوند چنانکه تا آن ساعت معین، رقص از رقص بازیافتند مگر در وقت طعام خوردن و اکثر در رقصیدن عاشق یکدیگر شده زن و شوهر شوند

و يك ضیافت دیگر هست که به «موسیق» مشهور است یعنی خوانندگی چنانچه مجلس آریند و ساز بزرگی در آن مجمع گذارند و اگر خواهند ایستاده یا



میرزا ابوالحسن شیرازی

نشسته صحبت دارند و آن صاحب آواز و موسیقی دان را از روی احترام در آن مجلس نشاند
بوضعی که هیچ کس را معلوم نکرد که او مطرب است یا صاحب در تماشاخانه ها یا غیره.
با نهایت تشخص مبلغ کلی باو باید داد و باید صاحب خانه کمال خوش آمد از و گوید تا
قدری صاحب آواز مترنم گردد و آن نیز چهار ساعت طول کشد. در ساعت ده روند و
ساعت دو مراجعت نمایند و رفتن و آمدن يك ساعت بعثت کثرت کاری بطول انجامد و
باید معطل شد.

ويك قسم ضیافت که باعتماد من بهیچ وجه مصرفی ندارد و مگر بارفیک شفیق
سفر و حضر خود سرگور او زلی گفته ام که نکردن این گونه ضیافت اولی است و ایشان نیز
از راه دل جوئی تصدیق کرده اند و باین وضع قانون گردیده که از ساعت ده شروع
می شود تا ساعت چهار که شش ساعت است طول مدت ضیافتست چنان که از کثرت
زنان بیرو جوان آن مکان میعاد از حرارت همچو حمام شهر شام شود و مانند حمام
سوزان همه در تلاطم. و راه بر محفلیان مسدود گردد و کار بجائی رسد که دل تنگی کند
و بیم آنست که روح از نفس تن بر واز کند.

اول که وارد دارالضیافه شوند صاحب خانه را دیده رسم تعارف بجای آورند
و در فضای خانه بایک يك مجتمع و آن هنگامه نشود برپا شود. تا ساعت معین منقضی گردد
و بعد از آن پراکنده شوند.

در این خصوص منجلس را تفضیل این شعر بخاطر رسید و در این دفتر حیرت نامه
ثبت نمود :

گر گویش قیامت دنیا بمید نیست

این دستخیز عام که نامش ضیافتست

و رسم است که در خانه میعاد گشاده و مصرفی بلند آواز ناقوس زند و به بانگ
بلند گوید که کاری فلان بدر سرای میزبان رسید و چون وقت رفتن میهمان در رسید ناقوس
را زده گوید که کاری فلان کوس رحیل کوفت و از جمله آنها غریب تر آنکه مردان و
زنان با یکدیگر قرین شوند و در چهار گوشه اطاق نشسته به اوراق گنجه بازی کنند و در
هنگام ورود، شرفا بالا پوش های خرد را در تخته بند کاری گذارند تا از آسیب گرما
مصون باشند و اواسط الناس مردان، بالا پوش و زنان، مقننه ها را که بسر دارند در
حجره معینی بر روی هم گذارند و در وقت رفتن بالا پوش و مقننه خود را برداشته به خانه
ها می روند و با آن ازدحام در هیچ عهد و ایام اتفاق نیفتاده است که اسباب کسی گم یا
عوض شود.

و مطلب کلی از این جوشش و آمیزش گویا مهربان شدن بیکدیگر است.

ويك نوع ضیافت دیگر آنکه سه ساعت برو زمانه میهمانان بر سر خوان میزبان
حاضر شوند و آنچه از خوردنی که مهیا شده صرف و مراجعت به خانه نمایند و آن ضیافت
را بزبان انگریز «مزک فس» یعنی نهار صبح نامند

القعه روز و شب کار ایشان در فکر عشرت است .

بی التثات

... القعه بعد از سیر این عمارات و ابنیه بلند درجات به خانه جنرال ... رفته
 نهار کردیم و خانه دو سه سال در جوار آن خانه بود .
 قضا را زنی خوب صورت که در کنار سبزه زاری بکنار نهر، مانند سرور عا روان
 بود بهیچ وجه التفاتی بها ننمود. پس مراجعت به خانه کردیم .

روزنامه نویسی

... من حقیقت گزارش «نوز» را پرسیدم . گفت در مالک محروسه جمعی از
 اهل نوز در هر شهر و بندر و جزیره مقرر است که آنها را نوز نویس یعنی روزنامه نویس
 گویند و دروغ و راست اروپ مانند فرانسه و نروژ و روس و غیره اعم از اینکه دشمن
 یا دوست باشند از بزرگ و کوچک در اخبار بنویسند و آن نوز را یکی در دست گیرد
 و دیگری تنبور مینوازد یعنی خبر خوب در این نوز است . مردمان آن کاغذ را نیم فروش
 یا کمتر و بیشتر می خرند و جمیع وجوه نوز هفتصد هزار تومان است که عاید خزانه شاهی
 میشود و مدار روز کار اهل نوز نیز با حسن وجه گذرد . از جمله مضامین آن اینکه فلان
 سردار فتح و فلان شکست یافت و فلان را عروسی شد و بهمان را پسر یا زن مرد و در
 فلان خانه ضیافت شد و فلان را برقص آوردند و فلان را سخریه نمودند و فلان کس
 را در خانه به نفت اندودند و همه این مقالات راست و دروغ در برده و کنایه نوشته
 میشود که هر گاه صریح نویسد مورد مؤاخذه خواهد بود و بغیر از پادشاه و وزراء رموز
 نوز در برده با سم هر کس از وضع و شریف نوشته میشود .

گویا صد هزار کاغذ نوز هر روزه حساب می شود یعنی نوشته به مصرف اهل
 انگلن می رسد . غریب تر آنکه نوز در روز بکار فردا نیاید چنانکه کاغذ امروز، آلت تطهیر
 غایب فردا شود و بنوز نومیحتاج است و قطع کاغذ نوز سه چهار یک در سه چهار یک است و در همه
 صفحه، روی و پشت کاغذ نوز محل نقطه سفید نیست و آنچه روی دهد اهل انگلیز بزودی معلوم
 می نمایند و به ولایات دیگر نیز برنده ... پس از شنیدن این سخنان مرا لطیفه ای بخاطر
 رسید به مستر مورد به گفتم :

غم فردا چه خوردی نوز تو و روزی تو

کپتان فنن و یاران آن انجمن ازین سخن بخندیدند .

هذا كره باصدا اعظم انگلیس

بانفاق سرگود اوزلی سوار کاری شده بغانه وزیر رفتیم . . . چون وارد
 مجلس شدیم وزیر نیکو تدبیر از روی محبت مرا بجای شایسته نشاند و عندها خواست
 و گفت شاهر کونه مطلبی که دارید به سرگود اوزلی بیان نمایند تا او ترجمه بخط

انگریزی نماید .

پس من عهدنامه سر هر فرد جونس و وکلا را مفصلاً خواندم و گفتنی ها که صلاح دولتین بود گفتم و با وزیر نیز گفتم: مطلب کلی اعلیحضرت شاه ایران آنست که با مر دولت و بادوستی شاه انگلیس نفلیس از چنگ روس مستخلص گردد .

وزیر گفت : چنانکه جماعت مذکور را بسمی و امداد از شهر مسطور آواره سازیم و دیگر باره اهل آن سر زمین شیوه نفاق را آیین خود ساختند و محل مذکور را بتصرف روس در آورند چون خواهد بود ؟

گفتم : اهل نفاق پیش ازین در مملکت بسیار بودند . الحمدلله نسک شاه عالم پناه برخی را کور و بعضی را گرفتار تیغ آبدار و پاره ای را زنده بگور کرد . اگر آن مملکت گرفته شود اهل آن شهر را تغییر دهد جمعی از بهادران و فوجی از دلادران یکدل را در آن شهر منزل دهد تا از آفت مصون باشد .

وزیر گفت : امروز محضری که باعث استحکام بنیان دولت و قوام سلطنت این دو پادشاه گردد باید از جانبین بخطوط شما و مانوشته شود و بمهر و کلارسد آنگاه امورات بر وفق صواب اختتام یابد .
پس قرار باین مضامین یافت .

پیشنهاد های ایلچی ایران به صدر اعظم انگلستان

صبح بعد از ادای قریضه شروع بنوشتن آن محضر و عهدنامه که در نظر بود نمودم بمضمون اینکه :

اما بعد، غرض از تحریر کتاب صواب و مطلب از تطییر این خطاب مستطاب آنکه چون (کیومرث) اساس سلطنت را که نظام عالم بسته بقوام اوست فروچید و نسل بعد نسل از اولاد آن پادشاه ذبجاء به تنظیم امر رعیت پرداختند تا زمام سلطنت بکف اقتدار جم قرار گرفت و در ظرف هفتصد سال چنانچه در تواریخ عجم مسطور است ربع مسکون را متصرف و سران و سرداران با عز و جاه با اهل هر سر زمین تعیین فرمود . از آنجا که ناسپاسی اهل آن زمان بسرحد کمال رسید سرایت باحوال جم کرده سر از گریبان ارتداد بر آورد و باعث قهر قهاری ضحاک را که اهل تاریخ در نسب او اختلاف کرده و برخی همشیره زاده جم دانسته اند برانگیخت و آن کینه جو هزار سال انتقام امور گذشته را از خرد و بزرگ و ترک و تاجیک کشید تا کار جهانیان بجان و کارد باستخوان رسیده بدرگاه جل و علامتجی شدند و دریای رحمت ایزدی بجوش آمده جهان را آب و رنگی تازه از روی لطف بی اندازه بخشید و فریدون فرخ را از نسل جم بیرون آورد و بسبب دفع ضحاک و ضحاکیان جهان آب و رنگ یافت و سه پسر از نسل آن فرخ سیر بوجود آمد . چون بمرتبه رشد رسیدند ربع مسکون را آن پادشاه فیما بین فرزندان منقسم به سه قسم نموده ایران را به ایرج و توران را به تور و روم را به سلم مسم داشت

و آن سه برادر بنای دوستی و دشمنی را با یکدیگر در امر انتظام دولت فرو چیدند و جمیع سلاطین آفاق همواره با احترام سلاطین با عز و تمکین ایران را منظور داشته اجداد خود را از تاج آن خداوند دیهیم و تاج دانسته در دفع نمودن دشمنان آن پادشاه کوتاهی و خودداری نمی نموده اند و از خزانه و آلات حرب رسم امداد بجای آورده اند و پادشاهان ایران نیز پیوسته در قلع و قمع خصام ایشان کمال جد و جهد بعمل آورده کوتاهی و خودداری نمی نموده اند.

شاهد این مقال اوضاع پادشاه هندوستان از خصومت اشرفیان افغان و دفع آن غدار بسر پنجه اقتدار پادشاه ایران و گواه دیگر تمنای شاه ذبجاء انگریز در خصوص استیلای زمان شاه بر مملکت هندوستان و برهم خوردن دولت گروه افغان از شاه جمجاه ایران است. لهذا این خیرخواه دولت عظمی بتاریخ روز صد و بیست و نهم باستصواب و مشاورت عقل کاردان و حسب فرمان سلطان ایران مؤکد نمودم عقد دوستی را فیما بین این دو سلطان مشروط بر آنکه پادشاه ایران در قلع و قمع مناصمین پادشاه انگریز از قبیل فرانسه و گروه افغان کمال جد و جهد معمول دارد پادشاه انگریز شرط دوستی را محکم فرمود و ضمن الشرط عهد نمود که هر ساله مبلغ دو بیست هزار تومان نقد و موازی آن آلات حرب بجهت دفع دشمنان به کارکنان دولت ابد مدت پادشاه ایران رساند و سعی در اتلاف گروه روسیه نماید و شهر تفلیس را از چنگ آن گروه رها کند و السلام علی تابع الهدی.

پس محضر را مهر کرده به سرگور او زلی سپردم. صاحب مزبور مضامین این محضر را به زبان انگریزی ترجمه نموده همان خط را بنظر وزیر رسانید و بعد از مطالعه تحسین کرده گفت: ما هم باید شرط نامه ای به همین مضمون تحریر نمایم.